

پای صحبت تنها کسی که می‌تواند از نگاه یک خبرنگار برای ما از اتفاقات سال ۱۳۵۷ و دادگاه متهمان ۱۰ادی حرف بزند

هنوز صدای فریاد می‌شنوم

سیدنعمیه زنبی! اگر بپذیریم گاهی زندگی به ناچار و پس از بعضی اتفاقات به دو نیم تقسیم می‌شود و روی دیگر خود را نشان می‌دهد. این اتفاق برای علی توپ‌ریز در ۱۰ادی سال ۱۳۵۷ رخ داده است. از آن روز به این سو، صدای فریاد بدن زیرتاک‌رفته‌ای در گوشش زنگ می‌زند. شاهد واقعه بوده است و آن روز هرگز در زندگی به یک خاطره تبدیل نشده و هر لحظه در ذهنش زنده است و زندگی می‌کند. توپ‌ریز خبرنگاری است که آن روز برای تهیه گزارش به میان جمعیت رفت و یک باره با این صحنه دلخراش رو به رو شد. او با دو همکار دیگری، تنها خبرنگاران حاضر در روزهای منتهی به انقلاب مشهود بودند. بسیاری از گزارش‌های انقلابی آن روزها به قلم او بر کاغذ آمده است. در هفتاد و چهار سالگی، ما به سراغش رفته‌ایم تا از تجربه زیسته‌اش که برای هیچ خاطره‌گوی دیگری رقم نخورده است، برایمان حرف بزند.

شروع یک کار سخت

آغاز حرفه خبرنگاری‌اش حاصل یک اتفاق در سال ۱۳۴۹ است. یک روز به آرایشگاه مردانه روبه‌روی روزنامه خراسان در کوچه خامنه‌ای می‌رود. می‌نشیند تا نوشتش شود. همان‌جا روزنامه روی میز آقای سلمانی را می‌بیند و آگهی استخدام آن را می‌خواند. صفایی آرایشگر، او را با دیلم انسانی‌اش به روزنامه معرفی می‌کند تا روز بعد ساعت ۹ صبح، او همراه ۱۰ نفر دیگر، دور یک میز بیضی شکل بنشینند. سردبیر یک متن را می‌خواند تا آن‌ها بنویسند. گویی پای دیکته‌ای در کار باشد. بعد هم ورق‌ها از میانشان جمع می‌شود. تنها کسی که می‌تواند آن متن را با خطی کج و معوج کامل بنویسد، توپ‌ریز است و همین تندنویسی، موجب استخدام او در روزنامه می‌شود. سال ۸۹ پس از چهل سال خبرنگاری، قلم را زمین می‌گذارد و میدان خبر را به جوان‌ترها می‌سپارد. در این فاصله، ماجراهای زیادی را می‌بیند و گزارش آن را می‌نویسد که یکی از آن اتفاقات مهم که بر تاریخ کشور نیز تأثیر زیادی گذاشته است، انقلاب سال ۵۷ است. توپ‌ریز آن زمان خبرنگار روزنامه خراسان بوده است و می‌تواند از زاویه دید یک خبرنگار وقایع را برای ما شرح دهد. از نگاه او جریان‌ات انقلاب از سال ۵۶ عیان می‌شود. زمانی که مراسم جست‌وجوگرینه‌ای برای گرامیداشت شهدا در شهرهای دیگر برگزار می‌شود. آن زمان ترس و خودسانسوری، گریبان خبرنگاران را هم می‌گیرد تا نتوانند وقایع را پوشش بدهند. خبرهای تجمعات را در روزنامه به چاپ می‌رسانند، ولی آن را به مردم نسبت نمی‌دهند. آن روزها به جای واژه «مردم» می‌نویسند: «خوابکاران!»

بازجویی توسط ساواک

درباره سانسور درمیان مطبوعات پیش از انقلاب حرف می‌زنیم؛ موضوعی که توپ‌ریز از آن با خودسانسوری یاد می‌کند و «خط قرمز خاندان پهلوی است». آن‌ها باید کاملاً مراقب باشند به خاندان سلطنتی اتهامی نجسید و به مسئولان ترازاول حکومت، ناروایی نسبت داده نشود و از این بابت کاملاً رصد می‌شوند. سال ۵۶ ساواک او را می‌خواهد و پوشه‌ای حامل اخباری که نوشته و به چاپ رسانده است، پیش رویش می‌گذارد. در یکی از این اخبار مربوط به سفر شاه و همسرش با تیتیر «بازگشت اعلی‌حضرتین» ح از اول حضرتین افتاده است. در روزنامه دیگری، عبارت «تحت رهبری خردمندان اعلی‌حضرت» با حذف ده به صورت «تحت رهبری خردمندان اعلی‌حضرت» به چاپ رسیده است. در یکی دیگر از گزارش‌ها درباره شاه، کلمه «خبرخواهانه» به صورت «خرخواهانه» منتشر شده است. در اتاق بازجویی، عبارت «نجات شما در صداقت شماست»، به چشم توپ‌ریز می‌خورد و دستش به یک سطح خیس می‌خورد. ترس به جانش می‌افتد، نمی‌داند خیلی خون نفر قبلی است یا حمله‌ای برای ترساندن او. همه اشتباهات چاپی مطالب او گرد هم آمده‌اند و در یک پرورده نشسته‌اند. خوب خاطرش است که مسئول لای هم گذاشتن ورق‌های روزنامه پیش از توزیع، متوجه این اشتباهات شده است و آن تکه خبر را از دل همه روزنامه‌های پیش از توزیع آن در شهر درآورده‌اند. در آن روزها هیچ روزنامه‌ای بدون پارگی به دست روزنامه‌فروشی نمی‌رود و وجود این روزنامه‌های سالم درمیان پرورده‌اش، نشانه خوبی نیست و جای نگرانی دارد. بعدها می‌فهمد یکی از عوامل ساواک به دل روزنامه رسوخ و جای خودش را میان دل همه باز کرده است تا جاسوسی آن‌ها را بکند. فردی که به گفته توپ‌ریز، یکی از شخصیت‌های مثبت روزنامه و در ظاهر همراه انقلابی‌ها بوده است که البته پس از انقلاب دستش رو و به خاطر جاسوسی برای ساواک، محاکمه می‌شود. این فرد، روزنامه‌های غلط‌دار را پیش از پاره شدن به ساواک تحویل می‌داد تا دلیلی برای فراخوانی توپ‌ریز به ساواک باشد؛ البته شانس همراه توپ‌ریز است و پس از دو ساعت با دادن یک تعهد و شنیدن چند خط نصیحت به سر کارش بازمی‌گردد. حالا پس از گذشت ۴۶ سال از آن ماجرا توپ‌ریز می‌گوید: «قبول کردند اشتباه شده، گرچه اشتباه هم نبود و بیشتر مبارزه منفی بود».

آگهی‌های خیرمقدم اجباری

مسئله چاپ آگهی‌های تشریفاتی در روزنامه برای تبریک و تهنیت‌ها هم شنیدنی است. توپ‌ریز خاطره استقبال از شاهنشاه در سال ۱۳۵۷ را تعریف می‌کند تا تأییدی بر این ادعایش باشد. آن زمان هنگام سفر شاه، تمام راه‌های منتهی به حرم و مسیرهای عبور شاه را طاق‌نصرت می‌گذارند. توپ‌ریز تعریف می‌کند: «این طاق‌نصرت‌ها مال شرکت‌های مختلف و اجباری بود. وقتی دستور می‌رسید باید طاق‌نصرت ببندید، چه کسی جرئت داشت نبندد؟». همه شرکت‌ها و تولیدی‌ها باید تشریف‌فرمایی اعلی‌حضرت را در جراید، خیرمقدم می‌گفتند؛ اجباری که درآمد خوبی را برای روزنامه به همراه می‌آورد. استانداری و نهاد‌های دیگر فهرستی را تهیه می‌کردند و به دست روزنامه می‌دادند تا با نام آن‌ها، آگهی اجباری چاپ شود، حتی گاهی صاحب کارخانه روحش خبر نداشت که چنین آگهی به روزنامه داده است. پس از مدتی، فاکتورها از طرف روزنامه برایشان فرستاده می‌شد تا پرداخت کنند. آن‌ها نیز به خاطر هراسی که از حکومت داشتند، بی‌چون و چرا پول روزنامه را پرداخت می‌کردند. با این توصیف، زمانی که شاه به مشهد می‌آمد، روزنامه هشت صفحه‌ای خراسان به ۲۴ صفحه افزایش می‌یافت. سال ۵۷ روزنامه خراسان ویژه‌نامه‌ای برای سفر شاه چاپ کرد که بیش از نیمی از صفحات آن، شامل چنین اعلان‌هایی بود و خرج روزنامه را برای چند ماه تأمین کرد. توپ‌ریز همراه دیگر کارکنان روزنامه، آن روزها برای آماده کردن این ویژه‌نامه، روز و شب کار می‌کردند و ناهار و شامشان از یکی از چلوکبابی‌های معروف مشهد تأمین می‌شد.

پخش اعلامیه همراه روزنامه

پخش اعلامیه یکی از کارهایی است که بسیاری از انقلابی‌ها از آن سخن می‌گویند. ولی خبرنگاران خراسان به شیوه دیگری آن را انجام می‌دادند. یک گروه پنج‌نفره در روزنامه یکدیگر را یافته بودند تا بدون اطلاع مسئولان روزنامه، در مبارزات به هم کمک کنند. اعضای این تیم، توپ‌ریز، قاسم سنایی، دبیریان، عباس فرزانه و یک نفر دیگر هستند. فردی خارج از روزنامه برایشان اعلامیه‌ها را می‌آورد. آن‌ها کاغذ‌ها را به مسئول توزیع روزنامه می‌سپارند تا آن‌ها را در دسته‌های روزنامه‌های آماده توزیع، جا بدهد. مرحوم روزبهبانه، دسته‌های روزنامه اعلامیه‌دار را به موزع‌هایی می‌سپارد که به آن‌ها اطمینان دارد. آن‌ها هم این روزنامه‌ها را به داخل خانه‌ها می‌اندازند و حواسشان هست که اعلامیه‌های روزنامه نماند و کسی متوجه توزیع اعلامیه، همراه روزنامه نشود. این شرگرد، جواب می‌دهد و هیچ‌کس متوجه این اتفاق که زیر پوست روزنامه در جریان است، نمی‌شود؛ البته توپ‌ریز هرگز منکر ترسش از ساواک نمی‌شود. ولی این هراس مانعش برای مبارزه نبوده است.

شرکت در اعتصاب روزنامه‌ها

مطبوعات‌ها در پاییز سال ۱۳۵۷ برای مقابله با فشار سانسور، دست به اعتصاب می‌زنند. در نخستین اعتصاب که چند روز بیشتر طول نمی‌کشد، روزنامه خراسان نیز همراهی می‌کند. این اعتصاب از تحریریه روزنامه اطلاعات و کیهان شروع می‌شود و به خراسان و آفتاب شرق در مشهد می‌رسد. توپ‌ریز هم در این اعتصاب که دست آن‌ها برای پوشش اخبار مبارزان بازمی‌کند، حضور داشته است. آن‌ها در اعتصاب روزنامه‌ها چند روزی دست از کار می‌کشند، خبرها را می‌شنوند، ولی منتشر نمی‌کنند. بعد از پایان چندروزه اعتصاب، روزنامه‌ها آزادانه‌تر، گزارش‌های واقعی از مبارزه را منتشر می‌کنند. توپ‌ریز نیز در تجمعات مردمی شرکت و به دفاتر آیات عظام که مرکز اتفاقات انقلابی است، مراجعه و اخبار آن را منتشر می‌کند. این



خطراتی که کم‌رنگ نمی‌شود

چندبار اسمی را زیر لب با ناراحتی تکرار می‌کند: «کمال عرفانیان عدالتی، کمال عرفانیان عدالتی...». این نام او را به یاد روزهای سخت می‌اندازد؛ روز ۲۳ آذر این مرد پشت یکی از تانک‌هایی که به بیمارستان امام‌رضا^(ع) هجوم بردند، نشسته بود. او هنوز هم برایش جای سؤال است که چرا آن‌ها به بخش اطفال حمله کردند، ولی می‌گوید: «این حمله، خودجوش و بدون برنامه قبلی بود. آن‌ها بخش اطفال را خراب کردند و وسایلش را شکستند، ولی بچه‌ها صدمه ندیدند. اینکه چرا آن‌ها از بخش مسلولین و داخلی در طبقه اول گذشتند و به طبقه دوم آمدند، هیچ‌کس نفهمید». با خبر مردم و بعد از حادثه، همراه حسن اسلامی به بیمارستان می‌رسند. آن‌ها برای عکس می‌گیرند و می‌روند. خبر آن روز را توپ‌ریز می‌نویسد و همراه عکس‌ها به چاپ می‌رساند. محمد منفرد تنها کسی است که در حادثه بیمارستان شهید می‌شود.

قسمت سخت کار، رسیدن به روز ۱۰ادی ۱۳۵۷ است؛ جایی که گفت‌وگو قفل می‌شود و بغض به صدای این خبرنگار کهنه‌کار می‌دود و می‌گوید: «یک چیزهایی دیدیم آنجا...». او هم نمی‌تواند آمار دقیقی از شهدای آن روزها بدهد و می‌گوید هیچ‌کس درست نمی‌داند. به آن‌ها اعلام می‌شود که تانک‌ها به خیابان آمده‌اند و خبرنگاران هم به سمت محل حادثه می‌روند. آن روز جلوی داروخانه شیروخورشید (هلال احمر) در میدان



تنها خبرنگاران ما بودیم

یک ماه و دوازده روز میان حادثه ۱۰ادی و پیروزی نهایی، فاصله است. این وسط اتفاقات دیگری هم می‌افتد. درباره فرار شاه همه روزنامه‌ها از جمله روزنامه خراسان تیتیر می‌زنند: «شاه رفت». این ماجرا باعث می‌شود خبرنگاران دلبرتر شوند و تلاش کنند با نوشته‌های تند و آتشین، مردم را بیشتر برای شرکت در تظاهرات تشویق کنند. خراسان هر روز گزارشی از تجمعات به چاپ می‌رساند. توپ‌ریز که بیشتر سال‌های عمر کاری‌اش خبرنگار حوادث بوده، حالا از این وادی، کاملاً جدا شده و تبدیل به خبرنگار وقایع انقلاب شده است. این روزها افرادی به فروشگاه ارتش حمله می‌کنند و آن را آتش می‌زنند. فروشگاه بزرگ دیگری هم در خیابان شاهرضا (نواپهجت) به هم ریختند. عده‌ای هم برای خراب کردن هتل هایت می‌روند که دکتر دل‌آسایی و چند نفر دیگر جلویشان را می‌گیرند و می‌گویند: «ما می‌خواهیم این هتل را بیمارستان کنیم» و باعث می‌شوند



تنها خبرنگار دادگاه متهمان ۱۰ادی بودم

محاکمه عوامل آن اتفاقات تلخ پس از انقلاب سه یا چهاربار در هفته برگزار می‌شود و توپ‌ریز تنها خبرنگاری است که ساعت ۹ صبح با شروع دادگاه در جایگاه خبرنگاران می‌نشیند و تا پایان دادگاه می‌ماند تا اخبار آن را پوشش بدهد. یک نفر بین روزنامه و دادگاه انقلاب در رفت‌وآمد است تا چند صفحه مطلبی را که همان‌جا نوشته است، به روزنامه برساند که برای چاپ فردا حرف چینی و آماده چاپ شود. در آخرین ساعت دادگاه فقط سه صفحه دست او می‌ماند تا به روزنامه برساند. روز بعد یک یاد و صفحه روزنامه، به گزارش محاکمه‌این افراد و بگو مگوهای آنان اختصاص دارد. افسران خاطی، سرسپرده نظام شاهنشاهی هستند و بیش‌ترشان اظهار ندامت نمی‌کنند. بعضی‌ها هم به چیز خوردن در پایدگان



عکس: خدایت‌اللهی/شوراز

آزادی کوتاه مدت باعث می‌شود بسیاری از اخبار انقلاب مشهود در روزنامه این شهر منعکس شود. هرگاه خبر راهپیمایی به او می‌رسد، همراه یک عکاس (مرحوم حسن اسلامی) به خیابان می‌رود. او مشاهداتش را می‌نویسد و عکاس از صحنه‌ها عکس می‌گیرد. یکی از این روزهایی که به خاطر می‌آورد، روز اعتصاب پزشکان در بیمارستان شهناز سابق (قائم) است. گاهی هم به دنبال تظاهرات‌کنندگان به خیابان‌های مختلف می‌روند و تخمینی از جمعیت حاضر می‌زنند و شعارهایشان را می‌نویسند و آن‌ها را در جریده روز بعد به چاپ می‌رسانند، البته گاهی این تخمین‌ها رابطه مستقیمی با واقعیت خیابان ندارد و آمار بیش از آنچه هست، اعلام می‌شود تا خبرنگاران نیز نقش خود را در آن روزها به این شکل پررنگ کنند. در یکی از این اخبار، توپ‌ریز به عدد ۵۰ هزار نفر یک صفر می‌افزاید تا جمعیت، ۵۰۰ هزار نفر ذکر شود. اکنون که دارد برای ما تعریف می‌کند، می‌خندد و می‌گوید: «اگر همه جمعیت مشهود هم می‌آمدند، ۵۰۰ هزار نفر نمی‌شدند، ولی ما نوشتیم». آن هاتلاش می‌کردند با قلمشان بر قلب مردم تأثیر بگذارند و آن‌ها را به خیابان بکشاند. این میان، روزهای مهمی که او به خوبی به خاطر دارد، روزهای ۲۳ آذر و ۱۰ادی سال ۱۳۵۷ است.

ده‌دی ایستاده است که تانک‌ها را می‌بیند. تانک‌ها بی‌محبا پیش می‌آیند و مردم هم بدون ترس، جلوی آن‌ها می‌روند. انگار ترسی ندارند.

توپ‌ریز دیگر با من حرف نمی‌زند و افکارش را بلندبلند بر زبان می‌آورد: «دیدم، خیلی چیزها، زن، بچه، کوچک، بزرگ، نمی‌دانم آن کسی که پشت تانک نشسته بود، خودش پدر نداشت، برادر نداشت. هنوز نتوانسته‌ام ماجرای آن روز را هضم کنم. جلوی چشمم مجسم می‌شود...». جلوی آشکش را نمی‌تواند بگیرد، درست مانند همان روز، هنوز فریاد آن کسی که نیمی از بدنش در زیر تانک است، در گوش او می‌پیچد. آن روز به روزنامه بازمی‌گردد، ولی نمی‌تواند خبر را بنویسد. ماجرا را برای خبرنگار دیگری بازگو می‌کند تا او بنویسد. تصاویر دلخراش دوربین حسن اسلامی هم در آن روز چاپ‌شدنی نیست. بعد از آن صحنه، چند شب خوابش نمی‌برد و همین که پلک روی هم می‌گذارد، فریاد آن آدم زیر تانک در گوشش می‌پیچد. می‌گوید: «تانک به آن عظمت از روی گوشت و استخوان رد شود، چه می‌ماند؟ هنوز فکر می‌کنم خواب دیده‌ام». او بارها به خودش گفته است کاش آن روز نمی‌رفتم. تا مدت‌ها از غذا خوردن بازمی‌ماند و یک لقمه نان از گلولیش پایین نمی‌رود. نمی‌تواند اوضاع آن روزهایش را توصیف کند.

چند روز پس از این ماجرا، جنازه‌های کشته‌شدگان ۱۰ادی را به بهشت‌ضامی آوردند تا بدون حضور جمعیت دفن کنند. مردم یا خبر می‌شوند و تعداد زیادی از آن‌ها به آنجا یورش می‌برند تا شهدا را خودشان تشییع کنند. تعدادی از ماشین‌های نظامی به سمت بهشت‌رضا می‌روند، ولی بدون هیچ اقدامی بازمی‌گردند. آن روز توپ‌ریز با حسن اسلامی و راننده‌شان، علی زنگویی، به بهشت‌ضامی می‌روند تا بفهمند چه خبر است. آن‌ها نگران بودند که تانک‌ها و مسلسل‌ها مردم را به رگبار ببندند، ولی نظامی‌ها پیش از هر اقدامی به سوی شهر بازمی‌گردند.

افراد سودجو دست از سر هتل بردارند. ۱۲ بهمن خبر آمدن امام خمینی می‌رسد و مردم به خیابان‌ها می‌ریزند و گل و شیرینی پخش می‌کنند. توپ‌ریز راوی این اخبار نیز هست. عکس گل دادن مردم به سربازان کامیون زرهی ارتش و گذاشتن گل بر سر تفنگ‌ها را حسن اسلامی در آن روز می‌گیرد. عکس امام درحالی‌که از پله‌های هواپیما پایین می‌آید، یک روز پس از چاپ در تهران با هواپیما به مشهد می‌رسد. آن تصویر را به همراه عکس امام در بهشت زهرا^(ع) گراور می‌کنند و ۱۴ بهمن در روزنامه به چاپ می‌رسانند. در ۲۲ بهمن که یادگان‌ها به تصرف مردم درمی‌آید و انقلاب به پیروزی می‌رسد، خبرنگاران از دفتر روزنامه در چهارطبقه راه می‌افتند و شعار «دربهار آزادی، جای شهدا خالی» سر می‌دهند. جمعیت بیست‌نفره آن‌ها در فلکه آب به حدی می‌رسد که کل خیابان را می‌گیرد. جالب آنکه همان ساواکی نفوذی روزنامه، برچم‌دار این همایش می‌شود. دبیریان و سنایی، دو خبرنگار دیگری هستند که اخبار انقلاب را با سردمداری توپ‌ریز پوشش می‌دهند. دیگر روزنامه‌های شهر محتاطانه رفتار می‌کنند و بسیاری از اخبار آن روزها را پوشش نمی‌دهند. همین مسئله باعث می‌شود این سه نفر، تنها خبرنگاران آن اتفاقات باشند.

و اینکه به آن‌ها القا شده بود که مردم دشمن هستند، پناه می‌برند تا خودشان را نجات بدهند. بسیاری از این افسران تصور ماجرای ۲۸ مرداد سال ۳۲ را داشتند و فکر می‌کردند این بار هم شاه بازمی‌گردد و حکومت ساقط نمی‌شود. توپ‌ریز به آن‌ها می‌گوید: «شاید او برادر خودت بود» و پاسخ می‌شود: «برای ما دشمن بود». روز دادگاه، عرفانیان، یکی از مسببان واقعه ۲۳ آذر و ۱۰ادی، هم حضور دارد. عرفانیان در دادگاه می‌گوید: «من وظیفه‌ام را انجام دادم». او تا آخر به رژیم پهلوی وفادار می‌ماند و سرانجام تیرباران می‌شود. پس از چاپ گزارش این فرد، همسر عرفانیان با دختر معلولش به ساختمان روزنامه خراسان می‌رود و می‌گوید: «عرفانیان پدر این است. تو هم نامان را بریدی و هم آبرویمان را بردی». توپ‌ریز ناراحت می‌شود و به دیدار دادستان انقلاب می‌رود و ماجرا را تعریف می‌کند. دادستان هم کاری می‌کند که حقوق آن سروان را به خانواده‌اش بدهند. گاهی آخرین نفری که با متهم صحبت می‌کند، توپ‌ریز است که پس از پایان گفت‌وگویش، متهم سوار خودروی نظامی می‌شود و با هم به سوی چوبه دار می‌روند.